

غزلی انتقادی - تاریخی از بیدل

شریف حسین قاسمی*

ابولمعالی میرزا عبدالقادر بیدل، به اتفاق آرای منتقدان ادب فارسی، بزرگترین شاعر فارسی‌گوی هند است و شعرش به دشواری و تعقید معروف است. غزلیات او برخلاف اکثر غزلیات شاعران سبک هندی که به غزل عاشقانه نزدیک است، جنبه عرفانی و فلسفی دارد، یعنی او زمینه‌های مضمون‌پردازی خود را بر معنا و عرفان نهاده است. علاوه بر این در شعر بیدل به پیشامدهای متعدد تاریخی هم اشاره شده است و این جنبه شعرش، چنان‌که باید، تاکنون ارزیابی نشده است.

بیدل در ۱۰۵۴ (= انتخاب، فیض قدس) ۵/۱۶۴۴ م دیده به جهان گشود و در سال ۱۷۲۰/۱۱۲۳ بدرود حیات گفت، یعنی او تقریباً هفتاد و هفت سال زندگی کرد. وقتی که متولد شد، شاهجهان پادشاه تیموری (۱۰۶۸-۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۵۸-۱۶۲۸ م) زمان حکومت را به دست داشت. دوره حکومت شاهجهان از لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بهترین دوره سلطنت تیموریان هندی به‌شمار می‌آید. سپس اورنگ‌زیب عالمگیر در جنگ برای تخت و تاج بر برادران دیگر خود پیروز گردید و حاکم هند شد و مرزهای هند را تا حدی گسترش داد که جانشین‌های او نتوانستند آنها را اداره کنند. بعد از درگذشت اورنگ‌زیب، فتنه خونریزی بر سر جانشینی دوباره بیدار شد و در این جنگ شاه عالم بیدار شاه بر برادران دیگر خود غالب آمد و بر اریکه سلطنت نشست. در حقیقت از این وقت زوال حقیقی سلطنت تیموریان هندی شروع شد. بعد از

شاهجهان. اورنگ‌زیب، و سپس پادشاهان زیر که فاقد آن استعداد و صلاحیت بودند که برای ادامه حکومت ناگزیر است، به سر کار آمدند:

اعظم شاه، کام بخش، شاه عالم اول، اعظم‌الشان، معزالدین جهاندار، فرخ‌سیر، شمس‌الدین رفیع‌الدراجات، رفیع‌الدوله شاهجهان دوم، نیکوسیر و ناصرالدین محمد که در دوران حکومتش نادر شاه در سال ۱۱۵۱/هـ ۱۷۳۸ م به هند هجوم آورد. در این دوران یک عده شاهان سپنجی به تخت سلطنت نشستند و در نتیجه بی‌دستی و پای آنها، ایالات اطراف امپراطوری، یکی یکی به دست گروه‌هایی چون مراتها، جاتها، سیکها و افغانهای روهیله می‌افتاد. خلاصه این که بیدل سیزده پادشاه تیموری را دید که بر تخت سلطنت نشستند و یا اعلام شاهی خود کردند. او در سال ۱۰۷۰/هـ ۱۶۵۹-۶۰ م همراه با عموی خود میرزا قلندر از بهار که زادگاهش است، به بنگاله رفت و بعد از یک سال، با عموی دیگر خود میرزا ظریف از کتک واقع در اریسه دیدن کرد و سه سال آنجا اقامت نمود. سپس او عازم هند شمالی شد و در سال ۱۰۷۵/هـ ۱۶۴۴-۵ م او را در متھرا واقع در آترپرادش می‌بینیم. او از متھرا به آگره و از آنجا به دهلی آمد. علاوه بر این آره، ترهت، جاندچور، مهسی، حسن ابدال، گجرات، بیرات و لاهور و غیره جاهایی هستند که بیدل از آنها دیدن کرد.

بیدل شاید تنها شاعر فارسی است که شاهد حکومت سیزده پادشاه بود. او در دوران حکومت اورنگ‌زیب، بهترین اوقات را سپری کرد و بعد از درگذشت او، زوال تیموریان را به چشم خود دید. چنان‌که عرض شد، او جاهای مختلف هند را دیده و با جامعه هندی تماس نزدیکی برقرار نموده بود، شاهد استحکام در همه شئون زندگی در دوره اورنگ‌زیب بود و سپس زوال و انحطاط همه جانبه در زندگی عمومی او را مضطرب و ناراحت کرد. او مثل شعرای دیگر، متصف به ذهن وقاد و حساس، نتوانست این زوال را نادیده بگیرد. وضع رو به زوال اجتماعی و اقتصادی او را چنان متأثر کرد که با وجود این عقیده‌اش که:

تمیز نیک و بد روزگار کار تو نیست

چو چشم آینه در خوب و زشت حیران باش

او احساس ناراحتی خود را در آثار خود منعکس ساخت و بر این زوال همه جانبه اشکهای خونین گریست و این اشکهایش حتی در غزلیاتش هم خواننده را تحت تأثیر می‌گذرد.

از لابلای آثار مختلف منظوم و منثور بیدل، می‌توان بعضی پشامدهای تاریخی را اخذ کرد. او به فتوحات نظامی که امرای معاصرش به دست آوردند، اشاره‌هایی در آثار خود دارد. برای توکد و درگذشت افرادی از طبقات مختلف جامعه که با او آشنایی داشتند، قطعات تاریخ سروده است. همچنین او حتی اقدامات نامناسب سیاسی و تعدی امرای مورد اعتراض قرار داده و بصیرت سیاسی و جرأت اظهار حقیقت خود را نشان داده است. چون برادران سید که قدرت فوق‌العاده زیاد و نفوذ قابل ملاحظه در دستگاه دولتی داشتند و با بیدل مناسبات خوبی داشتند، فرخ‌سیر پادشاه تیموری را به قتل رساندند، بیدل این رباعی را در مخالفت با این اقدام ظالمانه آنها سرود:

دیدم که چه با شاه گرامی کردند؟
صد جور و جفا از ره خامی کردند

تاریخ چو از خرد بجستم، فرمود
سادات بهوی نمک حرامی کردند

انتظار این گونه لحن اعتراض‌آمیز علیه افرادی که از قدرت و اختیار سیاسی برخوردار می‌باشند، از شاعر معاصر نمی‌رود. ولی بیدل بدون ترس و هرگونه ملاحظاتی دیگر سیاسی. این اقدام زشت برادران سید را که حقیقتاً پادشاهی در اختیار آنها بود، به‌طور آشکار و بدون ابهام با صراحت مورد انتقاد قرار داد و از عواقب این اعتراض خود اصلاً نترسید. باید یادآور شد که بیدل بعد از سرودن این رباعی دهلی را برای لاهور ترک گفت و نظر اغلب این است که او را وادار کردند که از دهلی به‌جایی دیگر برود.

یک نفر شاعر، به‌معنای حقیقی مورخ نیست ولی دواوین شعرای فارسی از مطالبی عاری نیست که آنها را به‌آسانی می‌توان تاریخ خواند. حقیقت این است که رشته و پیوند الفتی که انسان در اصل با شب و روز دارد، تا دم مرگ گسیخته نمی‌شود. در شعر بیدل روح زنده تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر او پیوسته در گشت و گذار است. ما باید صدای پایش را بشنویم، اگر صاحب‌نظر هستیم. همچنین با وجود تعالیم درویشی تمایل به ترک دنیا، ذهن بیدل خصوصیتی نمایان داشت و آن این بود که وی به‌حوادثی

که گرداگرد او اتفاق می افتاد، مانند لگه‌های ابری که بر آسمان شفاف پدید آید، نگاهی می افکند و می گذشت.

غزلی از بیدل که در اینجا خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می شود، گزارش اجمالی زوال همه جانبه اجتماعی دوره بیدل است. معتقدم که بیدل این غزل را در اواخر زندگی خود سروده بود زیرا که این چنین وضع در حقیقت در همان دوره به وجود آمده بود و شعرا و مورخین این دوره گزارشهای مفصل آن را به نگارش آورده اند.

عرفان، اقتصاد، مردی و مردانگی و تهوّر از جمله جنبه های اجتماعی است که بیدل برای انحرافات آنها اظهار تأسف می کند. قبل از ذکر غزل مورد نظر بیدل، بجاست اگر پیشامدهایی که مطالب غزل بیدل را تصدیق و تأیید می کنند، نقل گردد.

جهاندار شاه تیموری عاشق زنی از طبقه پست به نام لال کنور بود. این زن بر ذهن و جسم شاه مسلط شد. هر روز شایعه جدید و شرم آوری درباره این شاه و محبوبه اش در شهر پخش می شد و تمام مردم شهر از شنیدن آن می خندیدند. لال کنور و دستیاران و آشنايان وی در کاروبار مملکت نفوذ یافته بودند و امرای سلطنت مثل ذوالفقار خان نکران و هراسان شده و می اندیشیدند که اگر فرومایگان به مقامات بالا برسند، منصب داران باید به نوازندگی و طبّالی مشغول شوند.

این بود اخلاق یک نفر پادشاه آن دوره که بیدل در آن زندگی می کرد و چون پادشاه به این سطح پایین و زشت افتاده بود، امرا و زیر دستان او به امر دپرستی اشتغال می ورزیدند. درباره اعظم خان پسر قلدوی خان که از جمله امرای بزرگ و ذی شأن بوده، مورخ معاصر اطلاع می دهد که:

به مقتضای رنگینی مزاج و مهارت راگ، ممدوح مطربان هندوستان طبیعتش امارد پسند است و مزاجش به محبت ساده رویان در بند. مداخل جاگیرتش صرف اخراجات این فرقه است و ماحصل روزگارش خرج پاندا از مقدم این طبقه. هر جا از امرد رنگینی خیر می یابد، به رعایت دلخواه در کمند رفاقت خود می اندازد و هر طرف از ساده رویی پیامش می رسد، به دام احسانش می کشد. جمعی از این گروه به حسن سعیش به منصب مناسب امتیاز یافته انیس بساطتند

و برخی به‌مراعات خانگیس اکتفا کرده، رنگ افروز محفل نشاط. در سواری به‌شأن تمام و تجمل ما لا کلام بر اسپان باد پا سوار می‌شوند. غرض هر جا سبزه رنگینی به‌منظر می‌آید، منسوب به‌عظیم خان است و هر کجا نوحطی جلوه می‌کند، از وابسته‌های آن عظیم‌الشأن.

همین نویسنده در جای دیگر دربارهٔ میرزا منو که از امیرزاده‌های دورهٔ خود بود، می‌نویسد:

میرزا منو از امیرزاده‌های زمانه که در این فن سحرکارها یگانه، اکثری از امرزاده‌ها احکام ضروری این علم ازو یاد می‌گیرند و به‌شاکردیش فخر می‌کنند، شیرازهٔ این محفل است و باعث انتظام این بزم غلمان مشاغل. خانه‌اش بهشت شداد است و کاشانه‌اش آشیان مجمع پریراد. هر نو خط رنگین که به‌این محفل ربط ندارد، فرد باطل است و هر سبز ملیحی که به‌این مجمع مربوط نیست، از کلیهٔ اعتبار عاطل. مجلسش دارالعیار شاهدان است و بزمش محک امتحان گلرخان. نقد قراضهٔ حسن تا به‌دارالضرب بزمش رجوع نکند. کامل عیار نیست. بیدل دربارهٔ این عروج مردان در غزل مورد نظر اظهار تأسف می‌کند.

جنبهٔ دیگر اجتماعی که بیدل آن را مورد اعتراض قرار داده، عرفان و عارفان کذایی آن دوره است. در منابع معاصر بیدل دربارهٔ فسادهایی که در مراسم شرس مرسوم شده بود، اشاره‌هایی رفته است. چون او خودش عارف بود و عارف حقیقی و از روایات حسنهٔ عرفان و عارف‌آشنایی کامل داشت، وضع مفسده در خانقاه‌ها و مراسم بیهوده که به‌عنوان عرفان در خانقاه‌ها شایع شده بود، وی را افسرده خاطر ساخت. او برداشت خود را در این زمینه در بعضی ابیات این غزل ارائه داده است.

آنهایی که ثروتمند بودند، پول خود را صرف کارهای بیهوده می‌کردند و آنهایی که فی‌الحقیقت باید مورد حمایت ثروتمندان قرار بگیرند، اصلاً نادیده گرفته می‌شدند و خوش‌گذرانی گویا جزو لاینفک زندگی صاحبان اقتدار این دوره بود. پادشاهان و امرای آنها در مراسم جشنهای بیهوده پول زیادی صرف می‌کردند. خلاصه این که وضع تا حدی خراب شده بود که بعضی‌ها وادار شدند نامه‌هایی به پادشاهان همسایه برای تسخیر هند بفرستند و از آنان دعوت کنند که آن را از این وضع وخیم نجات دهند.

این بود وضع رو به انحطاط اجتماعی و سیاسی هند که موجب شد بیدل این غزل را بسراید. از لحاظ لب و لهجه، واژه‌هایی که به‌کار برده شده، صراحت در اظهار بیان و یک موج زیرین اضطراب و نازاحتی و خشم نسبت به اوضاع فاسد اجتماعی، این غزل بیدل به یقین در تاریخ غزل فارسی بی سابقه است:

این دور، دور حیز ^۱ است، وضع متین که دارد	بادِ بروت مردی، غیر از سرین که دارد
آثار حق پرستی، ختم است بر مخنت	غیر از دبر ^۲ سرشان، سر بر زمین که دارد
هر سو به حرکت نفس، مطلق عنان بنازید	ای زیر خرسواران، پالان و زین که دارد
زاهد ز پهلوی ریش، پشمینه می‌فروشی	بازار نوره ^۳ گرمست، این پوستین که دارد
رنگ بنای طاعت، بر خدمت سُرین نه	امروز طرح محراب جز گنبدین که دارد
بر کیسه کریمان چشم طمع ندوزی	جز دست خر درین عصر در آستین که دارد
از نعمان گدا را دیگر چه می‌توان خواست	تن داده‌اند بر فحش، داد این چنین که دارد
خلق وسیع خفته است، در تنگی سرینها	جز کام این حواصل دامن به چین که دارد
یک غنچه، صد گلستان آغوش می‌گشاید	مقعد به‌خنده باز است، طبع حزین که دارد
از بس که دور گردون، گرداند طور مردم	تا پشت بر نتابد، بر زن یقین که دارد
.....

آن خرقه‌ای که جیش باب رفو نباشد	بردار دامنی چند، آن‌گه بسین که دارد
در چار سوی آفاق بالفعل این منادیست	لعل خوشاب با کیست درِ ثمین که دارد
جز جوهر گرانشنگ، مطلوب مشتری نیست	ساق بلور بنما، جنس گزین که دارد
سرد است بی‌تکلف، هنگامه تهور	کرکن تفنگ و خوش باش، جز مهر، کین که دارد

بیدل به تیغ و خنجر نتوان شدن بهادر

لشکر عمود^۴ خواهد تا آهنین که دارد

۱. حیز به‌حای حطی صحیح نیست زیرا که کلمه فارسی است و به‌شکل حیز به‌حای هوژ باید نوشته شود. سپهر کاشانی در کتاب *براهین المعجم* گوید: حیز مخنت بود و این است که حیز به‌جای‌ها، حای بر نقطه نویسد غلط محض است، چه این لغت پارسی است و در فارسی حای غیر منقوط نیامده است (فرهنگ معین).

۲. دبر: پشت.

۳. نوره: مخلوطی است از آهک و زرنیخ که برای سردن موی بدن به‌کار رود.

۴. عمود: گرز.